

امپریالیسم زبانی از دیدگاه نقادانه عزالدین المناصره

(پژوهشی)

دکتر تورج زینی‌وند*

روژین نادری**

چکیده

عزالدین المناصره (۱۹۴۶-اکنون) شاعر و ناقد فلسطینی تبار از پژوهش‌گران برجسته ادبیات تطبیقی در جهان عرب به‌شمار می‌آید که موضوع‌گیری متفاوتی در مورد ادبیات تطبیقی و ماهیت فرهنگی آن دارد. او در این حوزه، با طرح مفاهیم مرکزیت اروپا-امریکایی زبان، شرط اختلاف زبانی در مطالعات مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی، آنگلوگرایی و فرانکوگرایی، و ترجمه بیگانه‌ساز به‌طور نقادانه امپریالیسم زبانی را در جریان جهانی‌شدن ادبیات به‌طور عام، و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی به‌طور خاص، بررسی کرده است. از این‌رو، در پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، به معرفی و تحلیل و البته نقد دیدگاه‌های عزالدین المناصره در جریان سیاست زبانی استعمار توجه داریم و به این نتایج دست یافته‌ایم. مناصره زبان را ابزار «انتقال فرهنگ» و شکل نوینی از استعمار در دوران حاضر عنوان می‌کند. از نظرگاه او، ترویج زبان انگلیسی و فرانسوی از سوی سلطه‌طلبان در کشورهای جهان سومی از یک‌سو، به‌منزله «نفوذ و استیلا» یافتن در آن‌ها به‌شکلی نرم و آرام است که موجب افزایش منافع غرب در کشورها شده است و از سوی دیگر، فرهنگ‌ها و زبان‌های ملی و محلی را در بلندمدت به‌سمت تضعیف یا نابودی سوق داده است. مناصره بومی‌گرایی ترجمه، برگردان آثار ادبی مطابق با ارزش‌های ایدئولوژیکی فرهنگ مقصد، به‌کارگیری وسایل ارتباطات و اطلاعات هم‌چون رسانه‌ها و

* (نویسنده مسئول)، دانشیار زبان و ادبیات عربی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران. T_zinivand56@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران. rn.razi110@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۴

ایترننت، و تعامل‌های سازنده را با کشورهای اسلامی که زبان عربی در آن کشورها به‌منزله زبان دوم مورد توجه قرار می‌گیرد از جمله راه‌کارهایی برای حفظ و نشر زبان عربی و مقابله با امپریالیسم زبانی برمی‌شمرد.

کلیدواژه‌ها: نقد فرهنگی، ادبیات تطبیقی، امپریالیسم زبانی، عزالدین منصوره.

۱. مقدمه

تأکید بر زبان به گونه‌ای است که به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان «زبان» شاخص اصلی هویت‌دهی به فرهنگ ملی است. ارتباط زبان با ذهن، روح، هویت زبانی، و فکر و اندیشه سخن‌گویان زبان مادری بسیاری از جوامع استعمارگر را بر این واداشت که برای تسخیر و استعمار جوامع دیگر بر تسخیر زبان و هویت زبانی تأکید کنند.

استعمارگران در طول زمان استعمارگری خود، با آگاهی از اهمیت تسلط فرهنگی و زبانی، کوشیده‌اند به شیوه‌ای غیر محسوس و نامرئی از طریق زبان فرهنگ، تفکر، اعتقادات، و آداب و سنن خود را انتقال داده و بدین ترتیب مراحل نفوذ و استعمار خود را تکمیل و تقویت نمایند (رضایی ۱۳۸۵: ۱۶۳).

در مقابل این جریان، در دهه نود رویکردی انتقادی شکل گرفت که سنگ‌بنای شکل‌گیری دیدگاه‌های برجسته انتقادی در خصوص موضوع گسترش زبان انگلیسی و پی‌آمدهای آن شد که به اردوگاهی فکری در حوزه زبان‌شناسی کاربردی تبدیل گشت، اما در این بین، «از جمله رویکردهای انتقادی مطرح شده تا این موضوع به حوزه مطالعات مهمی در گستره زبان‌شناسی کاربردی تبدیل شود، دیدگاه «امپریالیسم زبانی» (linguistic imperialism) زبان‌شناس بریتانیایی روبرت فیلیپسون (R. Phillipson) است که در سال ۱۹۹۲ با انتشار کتاب بحث‌برانگیزش با همین عنوان در حوزه مطالعات زبانی مطرح شد» (آقاگل‌زاده و داوری ۱۳۹۳: ۱۸۳). در نظرگاه «فیلیپسون»، امپریالیسم زبان انگلیسی در دنیایی که جهانی شدن را تجربه می‌کند تداعی‌کننده گسترش فزاینده زبان انگلیسی در حوزه رسانه، آموزش، سیاست، و علم است که عمدتاً محصول سیاست زبانی هدف‌مند و هوشیارانه کشورهای موسوم به «مرکز»، یعنی به‌طور خاص ایالات متحده و بریتانیا، با هدف گسترش نفوذ و استیلای خود در دیگر جوامع، یعنی جوامع غیرانگلیسی‌زبان موسوم به «حاشیه»، است:

به‌باور فیلیپسون در دنیای حاضر و در گستره جهانی گسترش هدف‌مندانه و هوشمندانه زبان انگلیسی در سایه تلاش‌ها و سیاست‌گذاری‌های کشورهای مرکز تأمین‌کننده منافع و

خواسته‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و ایدئولوژیکی گفتمان غالب غرب است که در راستای هم‌گون‌سازی جهانی فرهنگ، در گام نخست به تضعیف زبان‌های ملی و محلی و نیز به‌نحوی هویت ملی و میراث‌های فرهنگی و اجتماعی می‌انجامد و ازسویی، به وابستگی کشورهای حاشیه در ابعاد مختلف دامن می‌زند و ازسوی دیگر، تأمین‌کننده منافع کشورهای مرکز است (همان: ۱۸۳-۱۸۴).

باتوجه به اهمیت این موضوع، دانشوران و ناقدان بسیاری با انتشار آثار متعدد در خصوص جهانی‌شدن و زبان و با نگاهی خاص به جایگاه و پی‌آمدهای زبان انگلیسی، و البته در درجه دوم زبان فرانسوی، بر اهمیت مواجهه با زبان استعمار تأکید داشته‌اند و به‌منظور بهره‌گیری مناسب از این زبان، ضمن آسیب‌شناسی وضع حاکم، تلاش کرده‌اند تا راه‌بردهایی مناسب ارائه دهند. ادوارد سعید (۱۹۳۵-۲۰۰۳)، خاورشناس معروف، از جمله ناقدان عرب‌زبانی است که به نقد فرهنگی پرداخته است.

امریکای الکترونیکی و پسامدرن قرن بیستمی تصاویر غیرانسانی از اعراب را تثبیت کرده و این گرایش به‌خاطر نبرد اعراب با اسرائیل تشدید شده است. از دید سعید، تصاویری که غرب از شرق ارائه داده است مهم نیست که تا چه حد مبتنی بر عمد و نیت قبلی باشند، همیشه بخشی از این گفتمان ویران‌گر بوده است (پین ۱۳۸۲: ۳۵۶).

مایکل پین (M. Pin) معتقد است که ادوارد سعید در برخورد با شرق‌شناسی به‌منزله یک گفتمان نمی‌خواهد که:

نشان دهد این بنای زبانی تا چه حد چهره واقعی شرق را تحریف می‌کند، بلکه می‌خواهد این ساخت را به‌منزله یک زبان با انسجام، انگیزش، و ظرفیت درونی‌اش برای بازنمایی به اتکای یک رابطه قدرت و استیلا بر شرق به‌نمایش بگذارد (همان: ۳۵۵).

افزون بر ادوارد سعید، عزالدین المناصره، شاعر و ناقد فلسطینی تبار، از دیگر پژوهش‌گران برجسته ادبیات تطبیقی در جهان عرب و از جمله منتقدان فرهنگی — سیاسی در حوزه ادبی است که با نگاهی نقادانه امپریالیسم زبانی غرب را در جریان جهانی‌شدن ادبیات به‌طور عام، و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی به‌طور خاص، بررسی کرده است. المناصره در سال ۱۹۴۶ در ناحیه بنی‌نعیم از توابع الخلیل فلسطین به دنیا آمد. او پس از فراگیری علوم اولیه در الخلیل برای ادامه تحصیل به قاهره رفت، اما اشغال‌گران اسرائیلی از آن زمان تاکنون اجازه بازگشتن او را به خاک وطنش نداده‌اند (القیصری ۲۰۰۶: ۲۱۳). المناصره تحصیلات اولیه دانشگاهی خود را در قاهره

به پایان رساند و سپس تحصیلات خود را در مرحله فوق‌لیسانس و دکتری در دانشگاه صوفیا در بلغارستان تکمیل کرد و از سال ۱۹۹۵ تاکنون در جایگاه استاد ادبیات تطبیقی و نقد معاصر در دانشگاه فیلادلفیای اردن مشغول به تدریس است (محمیدی ۱۹۸۷: ۱۴).

یکی از جنبه‌های بحث‌برانگیز امپریالیسم زبانی غرب که توجه مناصره را به خود معطوف کرده است جنبه‌های هژمونیک (استیلای فرهنگی) زبان انگلیسی و فرانسوی در مشرق‌زمین از جمله جهان عرب است. او حوزه زبانی را بخشی از یک صورت‌بندی فرافرهنگی می‌خواند که تحت‌الشعاع مرکزیت اروپا — امریکایی است و رابطه متقابلی با امپریالیسم دارد. به عقیده مناصره، عموماً تصویری که از بومیان در مطالعات استعمارگری ارائه می‌شود تصویری عقب‌افتاده، قدیمی، و محروم است و بساخت‌های تثبیت‌شده فرهنگی آن‌ها فاقد ارزش تلقی شده و به حاشیه رانده شده است، درحالی‌که در سوی دیگر این گفتمان ساخت‌های استعمارکنندگان مثل زبان، فرهنگ، و ساختار سیاسی بسیار پیشرفته، برتر، مدرن، متمدن، مردانه، و بالغ دیده می‌شوند و بنابراین بومیان برای دستیابی به عقلانیت و پیشرفت باید زبان انگلیسی و فرانسوی را بیاموزند. مناصره بر این باور است که استعمارگران هم در طی زمان استعمارگری خود، با آگاهی از اهمیت تسلط زبانی، به همان میزان که سعی در گسترش سلطه نظامی و دستیابی به کشورها و ثروت‌های ملی این سرزمین‌ها داشته‌اند، کوشیده‌اند به شیوه‌ای غیرمحسوس و نامرئی از طریق زبان فرهنگ، تفکر، اعتقادات، و آداب و سنن خود را نیز انتقال دهند و بدین ترتیب، علاوه بر غارت منابع طبیعی، منابع فرهنگی را نیز ویران کنند. هم‌چنین، در عصر حاضر، علاوه بر یافتن بازاری برای کالاها و مصنوعات خود، بازاری برای عرضه فرهنگ و کالاهای زبانی خود بیابند و بدین ترتیب، رویه‌ای غیرانسانی در برخورد با فرهنگ و زبان مقابل به کار گیرند. مناصره شرق‌شناسی را واقعیتی فرهنگی و سیاسی و «پدیده‌ای تاریخی تابع استعمار» می‌خواند و معتقد است آن‌گاه که غرب در صدد آشنایی با فرهنگ شرق برآمد، شرق را به‌مثابه بازاری دید که می‌توانست بذر استعمار نو را در آن بکارد، هم‌چون اسرائیل در خاک فلسطین (مناصره ۲۰۰۵: ۱۵-۱۷). از این رو، مؤلف بر نقش گفتمان‌های استعماری در شکل‌دهی به سیاست‌های زبانی و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیکی در جهان عرب، به‌ویژه جوامع مستعمره از جمله الجزایر، تأکید کرده است. او، باتوجه به گستره وسیع زبان‌های جهان و اثرگذاری زبان استعمار و پیرو آن نقش ترجمه در هویت فرهنگی و ادبی متن مقصد، زبان را حامل مشکلات و موانعی در حوزه ادبیات تطبیقی می‌داند که سد راه پژوهشی تطبیقی در بافتی به

دور از جریان‌های امپریالیستی است. باتوجه به آنچه گذشت، هدف از پژوهش حاضر نیز پاسخ به این پرسش‌هاست:

۱. جایگاه زبان در عرصه نقد فرهنگی از نظرگاه مناصره به چه صورت است؟
۲. روش نقادانه عزالدین مناصره در عرصه امپریالیسم زبانی چیست؟
۳. مناصره چه راه‌کارهایی را برای مقابله با سیاست استعمار زبانی ارائه می‌دهد؟

۲. پیشینه پژوهش

روبرت فیلیپسون مبدع این نظریه (امپریالیسم زبانی) کتاب *امپریالیسم زبانی* را در سال ۱۹۹۲ تألیف کرد و در آن به برجسته‌ترین و اثرگذارترین دیدگاه انتقادی درخصوص دلایل گسترش زبان انگلیسی و پی‌آمدهای آن پرداخته و سبب شده است تا این موضوع به حوزه مطالعات مهمی در گستره زبان‌شناسی کاربردی تبدیل شود؛ البته فیلیپسون در نگارش این کتاب از یوهان گالتونگ (J. Galtung) از چهره‌های برجسته پژوهش‌های بین‌المللی صلح متأثر بوده است.

گالتونگ در کتاب *نظریه امپریالیسم* (A Structural Theory of Imperialism 1971) به شش نوع امپریالیسم درهم‌تنیده، یعنی امپریالیسم‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، ارتباطی، فرهنگی، و اجتماعی، قائل بوده است. او امپریالیسم زبانی را به‌مثابه نوعی از امپریالیسم، که به‌نحوی در همه شش نوع امپریالیسم نفوذ داشته است، طرح می‌کند که در دنیای جهانی‌شده امروز در سطحی کلان بیش‌ازپیش درخصوص زبان انگلیسی موضوعیت یافته است. از دیگر آثاری که با چنین رویکرد انتقادی‌ای در حوزه زبانی نوشته است و به زبان فارسی ترجمه شده می‌توان به *جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی* (The Politics of Linguistics) تألیف فردریک جی نیومایر (J.F. Newmeyer) و ترجمه اسماعیل فقیه اشاره کرد.

چنان‌چه به آثار نوشته‌شده درباره نقد فرهنگی در جهان عرب نگاهی بیفکنیم، نام «ادوارد سعید» در صدر ناقدان استعمار نو قرار دارد. کتاب‌های *فرهنگ و امپریالیسم* (الثقافة والامبريالية ۱۹۹۷) و *شرق‌شناسی* (الاستشراق ۱۹۹۱) از جمله آثار ادوارد سعید در این زمینه‌اند. پژوهش‌هایی نیز در این زمینه در مجلات داخل کشور و جهان عرب چاپ شده است. «نقد فرهنگی؛ مفهوم، روش و پژوهش‌ها» (حمادی و ناصرحسین ۲۰۱۳) و «نظریه نقد فرهنگی در گفتمان معاصر عربی» (بوحواله ۲۰۱۴) دو نمونه از آنهاست که هر دو مقاله مفهوم و معانی نقد فرهنگی و سیر تحول آن را بررسی کرده‌اند. «لزوم اتخاذ سیاست زبانی

مناسب در برابر گسترش زبان انگلیسی» (احمدی‌پور ۱۳۸۷) و «به‌سوی چهارچوب سیاست زبانی ملی» (احمدی‌پور ۱۳۹۰) و «جهانی‌شدن و گسترش زبان انگلیسی؛ ضرورت‌ها و الزامات بهره‌گیری از رویکرد انتقادی در مواجهه با زبان انگلیسی در ایران» (آفاگل‌زاده و داوری ۱۳۹۳) و هم‌چنین، مقاله «زبان عرصه هویت‌زایی و هویت‌زدایی» (رضایی ۱۳۸۵) از جمله مقالاتی‌اند که نگارندگان آن‌ها امپریالیسم زبانی را در جریان جهانی‌شدن بررسی کرده‌اند.

۳. بحث

«رابرت هال» (Robert Hall) معتقد است:

زبان در خلأ وجود ندارد، زبان در جامعه انسانی و به‌منظور ایجاد ارتباط به‌کار برده می‌شود و بنابراین دارای معنی است. معنی است که به زبان فایده می‌بخشد و تنها علت وجود آن است. اگر به‌سبب انتقال معنی و در نتیجه به‌سبب فایده‌ای که مردم از استعمال زبان به‌دست می‌آورند نبود، هیچ‌کس حاضر نمی‌شد چنین دستگاه پیچیده‌ای مرکب از عادات صوتی را به بازی بگیرد (هال ۱۳۶۳: ۱۳۱).

یا آن‌چنان‌که مناصره می‌گوید: «زبان نه‌تنها وسیله ارتباط است، بلکه ابزاری جهت بیان اندیشه آدمی است. تا آن‌جا که به‌گفته‌ی نوام چامسکی (N. Chomsky) تفاوت‌های موجود در زبان‌ها به‌سبب اختلافات نژادی و عرقی است» (مناصره ۲۰۰۵: ۵۲). اگر براساس همین گفته‌ی هال و مناصره به فایده‌بخشی زبان و رسالت آن بنگریم، اگرچه توان وظایف زبان را به‌معنی «معنی‌بخشی» و «ارتباط» تقلیل داده‌ایم، اما باز هم با تکیه بر اهمیت معنی‌بخشی و ارتباط می‌توان گفت:

چون زبان در جامعه انسانی ساخته می‌شود و جوامع انسانی فراوان و متکثر هستند، ما زبان‌های متنوع و متکثری داریم که هرکدام ثمره جامعه‌ای خاص و تفکر خاص و نماینده اندیشه‌هایی هستند که در نوع خود می‌توانند بی‌نظیر و واحد باشند؛ چراکه جوامع و فرهنگ‌های مختلف تولیدکننده اندیشه‌های گوناگون در همه عرصه‌ها هستند و معنی‌بخشی زبان هم از همین دریچه است که می‌تواند متنوع باشد. فرهنگ‌های متفاوت زبان‌های متفاوتی را، که حامل و حاصل اندیشه‌هایشان هستند، تولید می‌کنند. زبان معنی‌های آنان را انتقال می‌دهد، بنابراین از طرفی، کالایی فرهنگی و از طرف دیگر، به‌عنوان نمادی از استقلال فرهنگ مادر محسوب می‌شود (رضایی ۱۳۸۵: ۱۶۴).

بنابراین می‌توان گفت، استعمارگران و سلطه‌گستران با آگاهی از این جنبه زبان بیش‌ترین تأکید را بر فروپاشی زبان‌های فرودست دارند. ملتی که زبان را به‌منزله تنها عنصر معنی‌بخش و حامل فرهنگ از دست بدهد، لاجرم با پذیرش زبان دیگری، فرهنگ دیگری و از طریق آن هویت دیگری را خواهد پذیرفت.

مناصره نیز از این ره‌گذر به مشکلاتی اشاره می‌کند که زبان ممکن است در مسیر مطالعات ادبی، به‌ویژه ادبیات تطبیقی، پیش آورد: «در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی، که زبان را مهم‌ترین عنصر تعیین‌کننده فرهنگ — ادبی ملل و مرز ادبیات ملل می‌داند، آشنایی با زبان‌های مختلف اساس پژوهش‌های تطبیقی به‌شمار می‌رود، اما همین امر با مشکلاتی چند مواجه است» (مناصره ۲۰۰۵: ۷۱). او، با توجه به گستره وسیع زبان‌های جهان و اثرگذاری زبان و پیرو آن ترجمه در هویت فرهنگی و ادبی متن مقصد، زبان را حامل مشکلات و موانعی در حوزه ادبیات تطبیقی می‌داند که سد راه پژوهشی تطبیقی در بافتی به دور از جریان‌های امپریالیستی است. او مشکلات زبانی مطرح‌شده در حوزه ادبیات تطبیقی را این‌گونه برمی‌شمرد:

۱,۳ مرکزیت اروپا — امریکایی در زبان

محوریت زبان سلطه امپریالیستی است که مناصره افزون‌بر یک فصل که به‌طور خاص در کتاب *نقد فرهنگی تطبیقی؛ از منظرگاه گفتمان ساختارشکنانه* به این مبحث اختصاص داده، به‌گونه پراکنده و به‌مقتضای کلام، در فصل‌های دیگر نیز، از چگونگی و میزان اثرگذاری زبان سلطه، به‌منزله ابزاری برای اشاعه فرهنگ غرب و به‌حاشیه‌راندن زبان و فرهنگ ملت‌های دیگر، سخن به‌میان آورده است. مناصره معتقد است غرب برخوردی دوگانه با زبان دارد و اروپا — امریکامحوری آن در حوزه زبان نیز مشاهده می‌شود:

زبان از زاویه اروپا — امریکایی به دو گروه تقسیم می‌شود؛ زبان‌های زنده و پیش‌رو و زبان‌های مرده و عقب‌مانده؛ البته این تقسیم‌بندی صرف‌نظر از اهمیت و میزان اثرگذاری متونی است که به این زبان‌ها نوشته می‌شود. برای نمونه، هرچند زبان انگلیسی زبان زنده‌ای است، اما این بالندگی درباره شعر معاصر بریتانیایی صدق نمی‌کند؛ زیرا شعر انگلیسی در عرصه جهانی اثرگذار نبوده است یا اشتهار شاعری هم‌چون سن ژان پرس (S-J. Perse) در جهان عرب، به‌سبب زنده‌بودن و پویایی زبان فرانسوی که شاعر با آن آثارش را به رشته تحریر درآورده است، نیست؛ بلکه به‌سبب اهمیت و ترجمه خوب و ارزنده آثار وی به زبان عربی است (همان: ۷۲).

مناصره سپس، با نگاهی به گستره انتشار زبان‌های مطرح و پراستعمال جوامع بشری، روابط قدرت و رویارویی آن با زبان و فرهنگ‌های مختلف را بررسی کرده و نشان داده است که قدرت‌ها همیشه برخوردار از دوگانه با زبان داشته‌اند. به عبارت دیگر، قدرت‌ها از یک سو، با غنی‌سازی، گسترش، و مهیا کردن زمینه رشد و بالندگی زبان به اصطلاح «والای خود»، زبانی که نشان‌دهنده پایگاه برتر و اندیشه سازنده آن‌ها باشد، به سلطه‌ای دیگر و رای سلطه سیاسی اندیشیده‌اند؛ سلطه‌ای که در برخورد اول نامرئی و غیر محسوس است، اما در اصل سلطه‌ای ژرف و دامنه‌دار است که برافکندن آن بسیار ناممکن و دشوار می‌نماید و این سلطه به «سلطه زبان حاکمیت» اطلاق می‌شود: «زبان‌ها برای بقا و ماندگاری، نشر، و یافتن متکلمان بیش‌تر و هژمونی و سلطه با یک‌دیگر در نزاع هستند ... و استعمار نو در گسترش زبان انگلیسی نقش مهمی ایفا کرده است» (همان: ۵۳-۵۴).

جدول ۱. گستره زبان‌های مطرح جهانی

Table: The Renge Of Global Outstanding Languages

زبان	تعداد افرادی که این زبان مادری آن‌هاست؛ (به میلیون)	درصد در سال ۲۰۰۰	تعداد مکان‌هایی که به این زبان تکلم می‌کنند
چینی	۸۷۴	٪۱۴,۵	۱۳
هندی	۳۶۶	٪۶,۱	-
انگلیسی	۳۴۱	٪۵,۷	۳۷
اسپانیایی	۳۲۲	٪۵,۴	۲۰
عربی	۲۴۰	٪۴	۱۴
بنگالی	۲۰۷	-	-
پرتهالی	-	-	۱۰
روسی	۱۶۷	٪۲,۸	۱۶
فرانسوی	-	-	۲۳
آلمانی	-	-	۱۲
ژاپنی	-	-	۱۰
هندو - اردویی	-	-	۹

طبق آمار جدول ۱ که مناصره ارائه داده است، در سال ۲۰۰۰، زبان چینی زبان مادری ۸۷۴ میلیون نفر است که از این نظر، در صدر جدول قرار گرفته است و پس از آن زبان‌های هندی، انگلیسی، اسپانیایی، و سپس عربی جایگاه دوم تا پنجم را به خود اختصاص داده‌اند. در ستون آخر، که بیان‌گر تعداد مکان‌هایی است که زبان‌ها در آن‌جا به منزله زبان دوم استعمال می‌شوند، زبان انگلیسی با اختصاص ۳۷ منطقه، زبان فرانسوی ۲۳ منطقه، اسپانیایی ۲۰ منطقه، روسی ۱۶ منطقه، و عربی ۱۴ منطقه در جایگاه اول تا پنجم قرار دارند.

همان‌طور که مشهود است، زبان چینی هرچند زبان مادری تعداد بسیاری است، اما نتوانسته است خارج از مرزهای چین حرفی برای گفتن داشته باشد. این در حالی است که زبان انگلیسی و فرانسوی مرزهای بین‌المللی را از طرق مختلف از جمله اینترنت درنوردیده‌اند (همان: ۵۴).

البته مناصره نگاه کاملاً منفی به زبان انگلیسی ندارد، بلکه ابعاد مثبت آن را نیز در نظر دارد و می‌گوید:

آشنایی با زبان انگلیسی جهت دادوستد علوم و تکنولوژی در جامعه مفید و البته ضروری است، اما آنچه محل اشکال است تلاش‌های سلطه‌گستران بر سرکوب هویت ملی و تزریق اندیشه‌ها و فرهنگ اروپا — امریکایی به یاری بنگاه‌ها و مؤسسات مرتبط با توسعه زبانی است؛ اندیشه‌هایی هم‌چون پذیرش و به رسمیت شناختن اسرائیل که مقوله اساسی و مهم در مجموعه مباحث فرانکوفونی و امریکامآبی است (همان: ۶۲).

برپایه نظریه نسبیّت زبانی (linguistic relativism) «با یادگیری زبان انگلیسی بخش عظیمی از فرهنگ انگلیسی — امریکایی در سطح دنیا اشاعه می‌یابد که این خود ابعاد مثبتی، هم‌چون افزایش بیداری و هوش فرهنگی، و تبعات منفی نظیر از خودبیگانگی زبان‌آموزان دارد» (قهاری ۱۳۹۴: ۲۸۷). از این رو، می‌توان گفت زبان‌آموزی دو رویکرد دارد؛ رویکرد اول، رویکردی مثبت به زبان است. زبان انگلیسی در جایگاه یک زبان جهانی پیش‌نیازی برای شرکت در محافل علمی، ورود به بازار کار جهانی، تعاملات اجتماعی و اقتصادی، یا ورود به دانشگاه‌های معتبر کشورهای مختلف، و انجام بسیاری از امور اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی بین‌المللی است، اما رویکرد دوم، نگاهی منفی و ناخوش‌آیند به زبان دارد؛ آموزش زبان می‌تواند وجهه‌ای از واقعیت امپریالیسم زبانی قلمداد شود. بر همین اساس، قدرت‌های

سلطه‌طلب تمامی جهان مؤسسات و سازمان‌های مرتبط با توسعه زبانی را تحت پوشش قرار داده‌اند و به‌منظور فربه‌سازی این زبان از همه توان و پتانسیل‌های جامعه خود سود می‌جویند که دیدگاه مناصره بیش‌تر به‌سمت این رویکرد (بعد منفی آموزش زبان انگلیسی) گرایش دارد. درکنار امپریالیسم زبان انگلیسی، زبان فرانسوی دیگر هژمونی زبانی‌ای است که مناصره از غنا و استیلای آن در جهان عرب سخن می‌گوید که در طی زمان و با تحمیل فرهنگ سعی در فرسایش زبانی و فرهنگی کشورهای عرب‌زبان داشته است؛ بدین ترتیب، از راه انقیاد زبانی و فرهنگی به جریان هویت‌زدایی و زبان‌پریشی، نه به‌معنایی که روان‌شناسان به‌کار برده‌اند، شتاب بخشیده است و زبان مقابل، زبان مادری، را به ضعف و استیصال سوق داده است.

«فرانسویان علاوه‌بر استیلا، تجاوز، و استعمار نظامی موجبات تخریب و به‌حاشیه رانده‌شدن زبان عربی به‌عنوان زبان مادری را در برخی از کشورهای عرب‌زبان، هم‌چون الجزایر، مغرب، تونس، و لبنان، فراهم ساختند» (مناصره ۲۰۰۵: ۶۲).

از این ره‌گذر، رویکرد دوقطبی‌بودن را نیز در عرصه زبان (غالب/ مغلوب یا فرادست/ فرودست) می‌توان مشاهده کرد. جریانی یک‌سویه مبتنی بر مسلول و معلول کردن زبان عربی، به‌منزله زبان دراقلیت یا فرودست، از طریق انکار، فراموش کردن، و پرده‌پوشی آن توسط زبان سلطه. زمانی فرانسویان با قدرت نظامی کشورهای جهان سوم را غارت و چپاول کردند و اکنون از دریچه زبان و با تحمیل کردن فرهنگ و زبان والا سعی در فرسایش زبانی و فرهنگی این ملت‌ها و به‌راه‌انداختن جریان هویت‌زدایی و زبان‌پریشی کرده‌اند:

از آن‌سو، استیلا، قدرت، تجاوز، و استعمار می‌تازد و در این سو، دفاع انفعالی به‌صورت فلج ذهنی بروز می‌کند. چنین وضعی دیگر مجالی برای گفت‌وگو و هم‌سخنی باقی نمی‌گذارد. هرچه هست تخریب صدف تمدن‌های محلی است که از آن‌ها غالباً جز پوسته فولکلور چیزی باقی نمانده است (شایگان ۱۳۸۱: ۱۶).

افزون‌بر دو جریان نام‌برده، زبان‌های بومی غیرعربی در برخی از جوامع عربی از دیگر مشکلاتی‌اند که مناصره آن‌ها را در حوزه زبانی برمی‌شمارد:

۱. زبان سریانی؛ باوجود آن‌که این زبان خواهر زبان عربی و دختر زبان آرامی کنعانی به‌شمار می‌رود، اما در گروه‌های زبان و ادبیات دانشگاه‌های جهان عرب تدریس

نمی‌شود. این در حالی است که زبان عبری در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی زبان مورد توجه و جزء واحدهای درسی است.

۲. زبان آمازیگی؛ جنبش بومیان شمال آفریقا جهت رسمی نمودن زبان محلی و بومی، یعنی آمازیگی به جای زبان عربی، دیگر مشکلی است که در حوزه زبانی در این کشورها قابل تأمل است. آمازیگی یا زبان بربری یک زبان است که بیش‌تر در میان مردم قاره آفریقا، به‌ویژه مراکش و الجزایر، و به مقدار کم‌تر در لیبی و تونس و مالی و چند کشور دیگر گویش‌ور دارد. ریشه این زبان ریشه آفریقا — آسیایی است.

۳. زبان عبری؛ زبان عبری متأثر از زبان آرامی کنعانی و زبان عربی است و صدها واژه را از این زبان — عربی — گرفته است، اما مشکل نفوذ واژگان عربی به زبان عبری نیست، بلکه آنچه محل اشکال است توجه افراطی برخی از دانشوران و اندیشمندان عرب‌زبان به این زبان است. آن‌ها این زبان را بر زبان‌هایی هم‌چون آرامی کنعانی و سریانی، که بیش‌ترین اشتراکات را با زبان عربی دارند، ترجیح می‌دهند و زبان اسرائیلی را ستوده و در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی تدریس می‌کنند. این مشکل از سال ۱۹۴۸ با غصب زمین فلسطینیان و مهاجرت ساکنان آن مرز و بوم و اشغال آن توسط یهودیان شکل گرفت و استعمار زمین به استعمار زبانی کشیده شد و زبان عبری به زبان ایدئولوژی اشغالی تبدیل گشت (منصره ۲۰۰۵: ۶۱-۶۲).

در توضیح زبان آمازیگی باید افزود که آمازیگی یا زبان بربری یک زبان است که بیش‌تر در میان مردم قاره آفریقا، به‌ویژه مراکش و الجزایر، و به مقدار کم‌تر در لیبی و تونس و مالی و چند کشور دیگر گویش‌ور دارد. پس از استقلال الجزایر جبهه آزادی ملی که قدرت سیاسی را در دست داشت «تعریب» زبان را در دستور کار قرار داد و زبان آمازیگی را به‌منزله یک زبان ملی به رسمیت شناخت. این امر در حالی اتفاق افتاد که درقبال تهدید اصلی، یعنی زبان فرانسوی، اقدامی جدی و قانونی اعمال نشد، بلکه به‌منزله زبان علم و تمدن پذیرفته شد و این امر در نهایت به تظاهرات آمازیگی‌زبانان منجر شد. جنبشی در شمال آفریقا به‌راه افتاد تا زبان مادری طوارق و زبان‌های محلی و بومی به جای زبان تحمیلی عربی در این کشورها رسمی شود:

از به رسمیت شناختن زبان آمازیگی در قانون اساسی ممانعت شده است. زبان آمازیگی در قانون اساسی به رسمیت شناخته نشد. در ماده سوم قانون اساسی آمده است که زبان عربی زبان ملی و رسمی است و زبان آمازیگی به عنوان زبان ملی رسمیت ندارد ... در سال ۱۹۸۰ عدم مشروعیت زبان آمازیگی واکنش سختی را از جانب قبایل به دنبال داشت که در نهایت به تظاهرات ضدحکومتی مبدل شد و خواسته آن‌ها به رسمیت شناختن زبان آمازیگی بود (منصره بی تا: ۲۱-۲۳).

چنان‌که منصره می‌گوید، مشکل گویش‌وران آمازیگی نه ملت الجزایر و المغرب و نه دین اسلام، بلکه نظام حاکمه است و مطالبه آن‌ها نیز در آن جنبش به رسمیت شناختن زبان آمازیگی بود:

یک الجزایری در وهله اول به الجزایری بودن سپس، به اسلام و آمازیگی یا عرب بودن خود افتخار می‌کند و این تصویر واقعی موجود است. آمازیگی‌ها با الجزایری‌ها و مغربی‌ها، اسلام، و هم‌وطن‌های عرب مختلفی ندارند، بلکه مشکل آن‌ها با ایدئولوژی نظام مستبدی است که زبان آمازیگی را به عنوان زبان ملی به رسمیت نمی‌شناسند (همان: ۲۳).

منصره در کتاب مسئله زبان آمازیگی در الجزایر و مغرب، چیستی و ماهیت چندزبانی به تفصیل درباره زبان و فرهنگ آمازیگی در الجزایر و مغرب، انواع نثر و سبک‌های مختلف شعری نویسندگان و شاعران آمازیگی زبان، و معرفی برخی از آن‌ها و آثارشان و ذکر نمونه‌های شعری به منظور آشنایی مخاطبان با زبان و کتابت آمازیگی سخن می‌گوید. مؤلف، ضمن آن‌که یادآور می‌شود که آمازیگی‌ها ساکنان الجزایر و المغرب هستند و با عرب‌ها و دیگر قومیت‌ها تاریخ و تمدن مشترکی دارند، بنابراین تهدید سیاسی محسوب نمی‌شوند، اختلاف و درگیری آن‌ها را با یک‌دیگر عامل تقویت زبان فرانسوی در این سرزمین‌ها می‌داند. او به نقل از «علال الأزهر» راه‌حل را در تشکیل حکومتی دموکراسی سوسیالیستی می‌داند که بر مبنای مساوات و برابری باشد:

زبان [عربی] همواره عامل وحدت ملی نیست، بلکه ابزاری جهت [تقویت] هژمونی زبان فرانسوی است. ... ملتی یک‌دست و هم‌صدا با نژاد، فرهنگ، و دین مشترک یک افسانه است. ... ریشه‌کن نمودن مشکل اقلیت‌ها تنها از طریق نظام دموکراسی سوسیالیستی که حامی حقوق ملت باشد، است (همان: ۱۲۲).

هم‌چنین، مناصره به‌منظور فرهنگ‌زدایی از طریق آموزش زبان انگلیسی و فرانسوی می‌افزاید که متولیان امر آموزش و اطلاعات و ارتباطات باید وسایل ارتباط جمعی، تلویزیون، و مخصوصاً اینترنت را به‌مثابه ابزاری برای آموزش و ترویج زبان عربی به‌کار گیرند. او تدوین و نشر فرهنگ‌های لغت را در کشورهایی که زبان عربی به‌منزله زبان دوم و مستعمل کاربرد دارد، یا زبان نگارش آن‌ها با الفبای عربی کتابت می‌شود، ابزار نفوذ و راه‌کاری برای مقابله با امپریالیسم انگلیسی و فرانسوی معرفی می‌کند:

استفاده از کامپیوتر و اینترنت جهت معرفی و نشر زبان عربی به‌عنوان زبان دوم در کشورهای عربی که به زبان غیرعربی سخن می‌گویند، به‌ویژه مناطقی که اسلام و فرهنگ عربی به آن‌جا راه یافته است، مفید و کارساز است. ... هم‌چون فرهنگ‌هایی عربی-فارسی، عربی-هوسه، و عربی-قمری، کتاب‌هایی که درباره تاریخ این زبان‌ها یا درباره زبان‌های اسلامی در آسیای میانه نوشته شده است، هم‌چون زبان‌های ترکی و آذربایجانی که به الفبای عربی تألیف یافته است. هم‌چنین، ضروری است که بار دیگر ترکیه را به دایره الفبای عربی بازگردانیم و دامن حروف لاتینی را برچینیم. هم‌چنان‌که لازم می‌نماید که زبان عربی با کشورهای هم‌چون ایران، اندونزی، مالزی، پاکستان، و بنگلادش، و کشورهای آسیای میانه که با فرهنگ عربی آشنایی دارند پیوند داشته باشد (منصره ۲۰۰۵: ۵۵-۵۷).

۲,۳ شرط اختلاف زبانی

مناصره شرط اختلاف زبانی را افزار پیش‌برد اهداف امپریالیستی اروپاییان قلمداد می‌کند که در کشاکش‌های قدرت سیاسی به‌طور آگاهانه و سامان‌مند آن را به‌کار می‌گیرند:

ادبیات‌هایی که به یک زبان مشترک نوشته می‌شوند، مانند اثری که توسط یک فرانسوی‌زبان نوشته شده با یک اثر که توسط یک فرانسوی‌الاصل نوشته شده، در حیطه پژوهش‌های تطبیقی قرار نمی‌گیرند، هرچند دو اثر با یک‌دیگر متفاوت باشند. به‌واقع، شرط اختلاف زبانی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی در جهت به‌خدمت‌گرفتن کشورهای فرودست و تابع است، نه پژوهش پیرامون ملت‌هایی که ذاتاً با یک‌دیگر تفاوت دارند (همان: ۶۹).

مرکزیت ادبیات‌های اروپایی (فرانسوی، انگلیسی، هلندی، ایتالیایی، و اسپانیایی) و اطلاق عنوان «اثرگذار مثبت» بر این ادبیات‌ها و «اثرپذیر منفی» بر ادبیات مشرق‌زمین

ادله‌ای است که مناصره با استناد به آن‌ها بر مدعای خویش تأکید می‌گذارد (همان: ۶۷-۶۹).

همان‌طور که می‌دانیم، تطبیق‌گران فرانسوی شرط اختلاف زبانی را اساس پژوهش‌های خود دانسته‌اند و بررسی دو اثر ادبی با زبان مشترک را ولو با فرهنگ و ملیت‌های متفاوت مردود می‌شمارند. براساس مکتب فرانسه، ادبیات تطبیقی به چگونگی و ماهیت اثرگذاری و اثرپذیری بین نویسندگان و آثار ادبی ملت‌ها و زبان‌های مختلف التفات دارد. لازمه سنجش ادبیات ملت‌های مختلف اثبات نوعی رابطه تاریخی میان آن‌ها و اختلاف زبانی است. بنابراین از بررسی آن دسته از آثار با زبان مشترک، مثلاً ادبیات مغربی به زبان فرانسه و ادبیات فرانسوی به زبان فرانسوی، اجتناب می‌ورزند. درمقابل، عده‌ای هم‌چون «آیو شورل» معتقدند:

تفاوت‌های لغوی، ساختارهای جملات، و ارجاعات فرهنگی همگی علانمی هستند که نشان می‌دهند متونی که به یک زبان نوشته شده‌اند می‌توانند برای خوانندگان به‌عنوان متون بیگانه دخیل در یک سنت فرهنگی مشخص در نظر گرفته شوند. بنابراین، مطالعه یک گستره «x-آوایی» می‌تواند به‌درستی جزء وظایف کاری تطبیق‌گر باشد (شورل ۱۳۸۹: ۴۵).

از نظر گاه دانشورانی از این دست، معیار انتخاب ملیت و فرهنگ است و نه صرفاً زبان. مثلاً، از نظر پژوهش‌گران مکتب امریکایی مطالعه تطبیقی دو اثر ادبی یکی از انگلستان و دیگری از امریکا امکان‌پذیر است، به شرط آن‌که آن اثر ادبی امریکایی مربوط به بعد از استقلال ادبی امریکا باشد؛ یعنی زمانی که امریکا ادبیات ملی خاص خود را یافت. ادبیات امریکا پیش از استقلال شاخه‌ای از ادبیات انگلیس بود و نمی‌توان آن را ادبیات ملی مستقلی محسوب کرد.

در این باره، بررسی تطبیقی آثار نویسندگان با فرهنگ و سنن گوناگون که افکار خود را به یک زبان بیان می‌کنند از مسائلی است که در حوزه گستره‌های زبانی مطرح شده است و البته با مباحثات پیچیده و انتقادهای شدید مواجه شده است. از این رو، این پرسش مطرح می‌شود که آیا تطبیق‌گر باید اولویت را به جامعه زبانی بدهد یا به جامعه فرهنگی؟

مناصره ضمن آن‌که اولویت را به جامعه فرهنگی می‌دهد، فعالیت آن دسته از پژوهش‌گران را که اختلاف زبانی را شرط اساسی پژوهش‌های تطبیقی برمی‌شمردند در خدمت امپریالیسم فرهنگی غرب می‌داند:

مکتب فرانسوی آثاری را که به زبان فرانسوی نوشته شده‌اند پایه و اساس مطالعات تطبیقی می‌داند و سایر ادبیات‌های اروپایی که به زبان‌های انگلیسی، هلندی، ایتالیایی، و اسپانیایی نوشته شده‌اند، به سبب آن‌که زبان کشورهای پیشرفته است، ادامه‌دهنده دو مکتب فرانسوی و امریکایی ادبیات تطبیقی می‌خواند. از این رو، می‌توان چنین گفت به زعم آن‌ها، کشورهای عقب‌مانده صنعتی ادبیات واپس‌گرا و ضعیفی دارند و کشورهای پیشرفته صنعتی ادبیات ارزش‌مند و جهانی دارند که درخور مطالعه و بررسی هستند (مناصره ۲۰۰۵: ۶۷-۶۸).

البته اگر نخواهیم بگوییم این سخنان از جانب فردی از دیار مشرق‌زمین است که نگاهی بیش و کم ناخوش‌آیند به غرب دارد، «شورل» که استاد ادبیات تطبیقی و همگانی در دانشگاه سوربن است، پیش‌تر در کتاب *ادبیات تطبیقی* نیز، ظهور خانواده‌های زبانی‌ای هم‌چون فرانسوی و انگلیسی را دست‌آورد قدرت‌طلبی و سیاست‌های استعمارگرایانه اروپاییان تلقی می‌کند: «تشکیل گستره‌های "x-آوایی" نمی‌تواند از مسائل به‌وجودآمده به‌خاطر سیاست‌های توسعه و گسترش استعمار دولت‌های اروپایی در عصر رنسانس و نیز به‌خاطر در پی‌بودن نهضت‌های استعمارزدایی و استقلال‌طلبی مجزا باشد» (شورل ۱۳۸۹: ۴۶). مناصره سپس، در تأیید سخن پژوهش‌گرانی هم‌چون شورل مبنی بر این‌که آثار نوشته‌شده به زبان مشترک ملیت‌های مختلف از نظر اختلاف فرهنگی گستره‌هایی برای تطبیق‌گران هستند، به ادبیات الجزایری و فرانسوی اشاره می‌کند و بیان می‌کند که میان آثار الجزایری که به زبان فرانسوی نگاشته شده‌اند و ادبیات فرانسوی تمایز وجود دارد و در توضیح این ادعا به دو نکته اشاره می‌کند:

۱. فرانسه در ادبیات الجزایر تصویری منفی و ستیهنده دارد. غریبان نیز این امر را دست‌آویزی قرار داده تا این زمره از تحقیقات را در گستره پژوهش‌های تطبیقی قرار ندهند؛ زیرا این سناریوی بدبینانه نسبت به فرانسه را مخالف با اهداف انسانی ادبیات تطبیقی برمی‌شمردند، اما باید در نظر داشت که بررسی وضعیت دشمن‌ستیزانه در آثار ادبی دو ملت مختلف یک بحث است و بررسی آن‌چه مناسبات میان دو کشور را تحت‌الشعاع قرار داده و علت و چرایی و البته پی‌آمدهای این ستیز نیز بحث دیگری

است. برای نمونه، ادبیات معاصر فلسطینی را در نظر می‌گیریم. تصویر بدبینانه و حس دشمنی که ادیب فلسطینی در اثر خود به مخاطب القا می‌کند انسانی، بر پایه عدالت، و البته مشروع است؛ زیرا یهود همان بیگانه‌ای است که سرزمین و اموال مردمان آن را به تاراج برده است. از این رو، زوال اسرائیل مصادف است با دست‌یافتن فلسطینیان به آنچه حق آن‌هاست (مناصره ۲۰۰۵: ۷۲).

مثالی که مناصره بیان کرد درباره آثار فرانسوی‌ستیزانه ادیبان الجزایری نیز صدق می‌کند. دشمنی در خلأ اتفاق نمی‌افتد. فرانسویان ضمن اشغال سرزمین الجزایر سیاستی را پیش گرفتند که بر اندیشه «غرب‌باوری»، طرد «دین»، و نفی «زبان عربی» استوار بود. در مقابل، ملی‌گرایان الجزایری به منظور بازپس گرفتن داشته‌های خویش به «بومی‌سازی»، «تعریب»، نکوهش «غرب‌زدگی»، و انعکاس تصویر واقعی فرانسویان و اهداف آن‌ها همت گماشتند. بنابراین، هنگام مطالعه و بررسی تطبیقی دو اثر به زبان فرانسوی و البته یکی تألیف نویسنده الجزایری و دیگری نوشته یک مؤلف فرانسوی باید جریان سیاسی و ایدئولوژی‌ای را که در پس ستیز موجود در آثار دیده می‌شود در نظر گرفت که در آن صورت نه تنها با اهداف بشردوستانه ادبیات تطبیقی در تضاد نیست، بلکه می‌تواند راه‌گشای تطبیق‌گر در یافتن حقیقت و عرضه تصویر واقعی از خلق و خو و سرگذشت و ارزش‌های فرهنگی یک ملت به جهان باشد.

ما در مقابل یک متن با دو مقوله مواجه هستیم؛ محتوای متن و زبان متن. اگر محتوا و زبان متن را یکی بدانیم، در آن صورت سخن افرادی که معتقد هستند بررسی رمان فرانسوی که به زبان فرانسوی است با رمان الجزایری که به زبان فرانسوی ترجمه شده است نمی‌تواند در حوزه پژوهش‌های تطبیقی قرار بگیرد، صحیح می‌نماید، اما پرسش این‌جاست که آیا محتوای یک متن ادبی با ساختار زبانی آن یکی است؟ آیا روح و سیاق یک متن الجزایری می‌تواند فرانسوی باشد؟ پاسخ به این پرسش منفی است؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، تصویر فرانسه در دید یک ادیب الجزایری دشمن‌ستیزانه است و این با نگاه یک فرانسوی‌الاصل به فرانسه کاملاً مغایرت دارد. یک متن را که ادیب الجزایری به زبان فرانسوی در مخالفت با فرانسویان نوشته است در نظر می‌گیریم؛ در این صورت، اگر محتوا و زبان اثر را یکی بدانیم، تضاد پیش می‌آید. محتوا تراوشات اندیشه‌های بدبینانه و دشمن‌ستیزانه ادیبان الجزایری نسبت به فرانسویان را القا می‌کند و زبان هم تبعیت و یگانگی با فرانسویان را نشان می‌دهد. لذا می‌توان گفت متن به‌منزله «رود» و زبان فرانسوی به‌منزله «سطح رود» است و البته رود را از فعل و

انفعالات سطح جدایی نیست، اما یک شیء واحد هم نیستند. از این رو، با چنین نگرشی رابطه تأثیرپذیری و تأثیرگذاری دو ملیت را نمی‌توان انکار کرد (همان: ۷۳).

تلاش و هدف مناصره در آوردن چنین مثالی آن است که بر مدعای خویش و هم‌کیشان خود تأکید کند، مبنی بر این که دو اثر با زبان مشترک می‌توانند در گستره پژوهش‌های تطبیقی قرار بگیرند؛ البته به شرط آن که متون مورد مطالعه از نظر مضمون و ارزش‌های فرهنگی مطرح با یک‌دیگر در اختلاف باشند. از دیگر سوی، باید پذیرفت در صورتی که زبان نوشتاری با محتوای متن هم‌سو باشد، سیاق و پیوند محکمی در متن برقرار می‌شود، اما زبانی (فرانسوی) که با محتوای متن (الجزایری) در ضدیت باشد، متن با زبان همواره نامتجانس و غریب می‌نماید.

۳,۳ ترجمه

ترجمه نخستین ابزار برای عبور از مرز یک ادبیات و ورود به قلمرو «دیگری» است. «ترجمه در پیدایش و جهت‌گیری روابط ادبیات ملل و نیز در نقل و انتقال‌های میان ملل نقش دارد و حتی در ادبیات تطبیقی که یکی از حوزه‌های مرتبط با ادبیات ملل است جایگاه تأثیرگذاری دارد» (محمدی و امامی ۱۳۹۰: ۱). ورود به زبان، فرهنگ، و ادبیات «دیگری» می‌تواند پی‌آمدهای فراوانی، به‌ویژه برای ادبیات مقصد، به‌همراه داشته باشد. از این رو، اهمیت ترجمه و نقش مترجمان در پیدایش و جهت‌گیری روابط فرهنگ و ادبیات ملل از مسائل و مباحثی است که تطبیق‌گران و دانشوران همواره به آن توجه داشته‌اند و محل بحث و مناقشه بوده است. مناصره اذعان می‌دارد:

یکی از شرایط واردشدن به قلمرو ادبیات تطبیقی آشنایی با چند زبان خارجی است، ولی خواندن آثار متنوع ادبی جهان به زبان اصلی کاری ناممکن است؛ مخصوصاً خانواده‌های زبانی که در مناطق دوردست تکلم می‌شوند کار را بر پژوهش‌گر دشوار می‌کند. از این رو، محقق، چه بخواهد چه نخواهد، نهایتاً مجبور است که به ترجمه اعتماد و تکیه کند و از متخصصان و ادیبانی که با زبان و ادبیات آن مرز و بوم آشنایی دارند یاری بجوید (مناصره ۲۰۰۵: ۷۲).

به‌واقع، مناصره، ضمن آن که می‌افزاید ترجمه ابزاری است که اندیشه و فرهنگ ملتی را به ملت دیگر انتقال می‌دهد، تأثیر آن‌ها را در زبان و فرهنگ مقصد مثبت یا منفی و اثرگذار یا فاقد اثر می‌خواند و مترجمان را نیز در این نقل و انتقال فرهنگی صاحب نقش می‌داند:

واسطه [مترجم] اندیشه‌هایی را که با نظام ایدئولوژیکی فرهنگی وی متناسب است، خواه به سبب ایدئولوژی سیاسی حاکم و خواه ایدئولوژی که مطلوب و دل‌خواه مترجم است، هم‌چنین افکار و آرای که با ادبیات ملی و بومی یا حتی باورهای شخصی مترجم سازگار است، به زبان و ادبیات مقصد منتقل می‌کند (همان: ۸۴).

این امری گریزناپذیر است که ترجمه مستلزم انتخاب‌هایی از سوی مترجم است؛ انتخاب‌هایی که هم زبانی‌اند و هم اجتماعی. بدین معنا که مترجمان براساس علاقه، سبک شخصی، ضرورت جامعه، تأثیر ناخودآگاهانه وضعیت سیاسی — اجتماعی روزگار، احساس نیاز فردی، یا احساس نزدیکی به فکر و نگاه یک نویسنده یا شاعر دست به ترجمه می‌زنند و از این ره‌گذر ممکن است «عدم مطابقت میان متن مبدأ و متن مقصد و حذف مقصود و منظور مؤلف به دلایل [مذکور]» از سوی مترجم رخ دهد و این مسئله‌ای است که مناصره آن را در مسیر پژوهش‌های تطبیقی مشکل‌ساز قلمداد می‌کند (همان: ۷۵)؛ زیرا یک اثر ترجمه‌شده می‌تواند تغییرات عمیق فرهنگی را در زبان مقصد به وجود بیاورد، از این رو، تحکیم، بی‌اعتنایی، یا برعکس اعتراض را ممکن است در پی داشته باشد؛ زیرا «ترجمه کردن یا به چاپ رساندن یک ترجمه فقط مدنظر قراردادن عملیاتی از نوع زبانی نیست، بلکه گزینش تصمیمی است که تعادل فرهنگی و اجتماعی را نیز زیر سؤال می‌برد» (شورل ۱۳۸۹: ۴۰). چنان‌که از این سخنان برمی‌آید، مناصره برای ترجمه استراتژی بومی‌گرایی را در برابر بیگانه‌سازی در نظر دارد. از نظرگاه او، بومی‌گرایی نوشتن ترجمه برطبق ارزش‌های ایدئولوژیکی فرهنگ مقصد است. به گونه‌ای که ارائه ترجمه‌ای متفاوت و مغایر با ارزش‌های غالب در فرهنگ زبان مقصد ترجمه‌ای سرگردان و گمراه‌کننده است. بومی‌گرایی در حوزه ترجمه «مشابهت زیاد متن ترجمه‌شده به متن‌های اصلی زبان مقصد برحسب جنبه‌های متنی، ارتباطی، تمثیلی، و ... جهت ایجاد تصویری واضح و جلوگیری از ترجمه لفظ به لفظ است» (حیدری و علی‌زاده ۱۳۹۳: ۱۰۱). در واقع، در نظرگاه مناصره، مترجم به منزله اولین کسی که در معرض واژگان و فرهنگ بیگانه قرار می‌گیرد، با به کار گرفتن استراتژی‌های مناسب ترجمه، می‌تواند از نفوذ عناصر بیگانه زبان فرادست جلوگیری کند و در نتیجه معادل‌یابی صحیح واژگانی و فرهنگی از امر سلطه فرهنگی در زبان فرودست ممانعت به عمل آورد.

۴,۳ ادبیات فرانکوفونی و آنگلو فونی

مناصره «فرانکو‌گرایی» و «آنگلو‌گرایی» را مکمل یک‌دیگر و مرتبط با گفتمان استعماری می‌داند. او بر این باور است که از طریق روی کارآمدن سیستم دولتی و مدیریتی استعماری

زبان فرانسوی و انگلیسی در برخی از جوامع جهان عرب به دروازه‌ای به سوی پرستیژ اجتماعی مبدل شده است که تقاضاهای فراوانی را میان بومیان و مستعمره‌نشینان برای یادگیری این دو زبان شکل داده است. «ادبیات فرانکوفونی و آنگلو فونی ادبیات استعمارگران است» (مناصره ۲۰۰۵: ۶۹). مناصره معتقد است آثار فرانکوفونی نه در دوران استعمار، بلکه به‌طور مشخص از سال ۱۹۶۲، یعنی در سالی که الجزایر به استقلال سیاسی رسید، ظهور یافتند. سالی که استعمار نظامی فرانسه از در خارج و استعمار فرهنگی به‌نرمی از پنجره وارد شد (همان: ۹۳).

نکته شایان ذکر آن است که استعمار نظامی فرانسه از همان بدو ورود سیاست فرهنگی خویش را پیاده کرد؛ اولین چیزی که فرانسویان پس از ورود به الجزایر کمر به آن بستند تغییر فرهنگ و زبان و خط عرب‌های الجزایر بود. در واقع،

فرانسویان با اختلاف‌انداختن بین عناصر جامعه الجزایری یعنی عرب‌ها و بربرها (ساکنان اصلی) تلاش کردند که بربرها را قانع کنند که اصالت آن‌ها اروپایی است و زبانی ویژه خود دارند که سزاوار نیست مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند و هم‌چنین تلاش کردند که مانع آموزش زبان عربی به بربرها شوند (ابن‌بادیس ۱۳۶۸: ۴۹).

فرانسویان به‌بهانه اجرای رسالت خویش در اشاعه تمدن سیاست فرهنگی‌فعالی در پیش گرفتند و مقاصد استعماری‌شان رنگ فرهنگی نیز به‌خود گرفت:

آن‌ها به فکر تأسیس دانشگاهی برای فرانسویان مقیم در الجزایر برآمدند و سرانجام در سال ۱۹۰۹ این ایده عملی شد و دانشگاه الجزایر در پایتخت بنا گشت. قوانین و اصول آموزشی این دانشگاه مطابق با قوانین دانشگاه‌های فرانسه بود و زبان‌های بیگانه، که زبان عربی هم یکی از آن‌ها شمرده می‌شد، به زبان فرانسه در آن‌جا تدریس می‌شدند (حنون ۲۰۰۴: ۱۱۴).

بنابراین، اگر آن‌چنان‌که مناصره معتقد است بگوییم فرانسه پس از انقلاب ۱۹۶۲ اهداف امپریالیستی خویش را برنامه‌ریزی کرد و به‌اجرا درآورد، خطاست؛ زیرا پیوست زبان و ادبیات الجزایر به زندگان ادبی فرانسه درپرتو فرهنگی که ره‌آورد استعمار بود مشاهده می‌شود. مناصره سپس پرسشی را مطرح می‌کند که البته جای تأمل دارد: «آیا این جریان سلطه‌گری فرهنگی صرفاً از طریق فراگیری علمی و روش‌مند زبان و ادبیات اروپایی حاصل

شد یا ماحصل یک ایدئولوژی ازپیش برنامه‌ریزی‌شده‌ای است که فرانسه به جامعه تزریق کرد» (مناصره ۲۰۰۵: ۹۳).

پاسخ آن است که صنعت فرهنگ‌سازی صرفاً دستاورد آموزش زبان اروپایی نیست، بلکه باید ردپای ایدئولوژی سلطه فرهنگی را در این امر جست‌وجو کرد؛ هرچند، پس از بهار سیاسی و فروپاشی استعمار، ملت الجزایر کوشیدند فرهنگ و دین و زبان به‌حاشیه‌رانده‌شده خود را احیا کنند و «تعریف زبان در حوزه پژوهش‌های تطبیقی، اهتمام به بازخوانی تصویر الجزایر در آثار اروپاییان ازجمله فرانسویان و آلمانی‌ها، تخصیص واحدهای دانشگاهی به ادبیات تطبیقی و مکاتب این شاخه ادبی، و برگزاری همایش‌های بین‌المللی از گام‌های تطبیق‌گران الجزایری در پیشرفت و به‌روزرسانی ادبیات تطبیقی در این کشور» (زینی‌وند و نادری ۱۳۹۶: ۱۵۱) و ازجمله اصلاحات و تلاش‌های دانشوران در حفظ زبان ملی و صیانت از آن دربرابر زبان و فرهنگ فرانسوی بود، تا آن‌جا که:

گروه زبان و ادبیات عرب در دانشکده ادبیات دانشگاه الجزایر از قوانینی که اساتید را به پیروی از اصول دانشگاه فرانسه ملزم می‌ساخت سر باز زدند و قوانین جدیدی را بنا نهادند و روش تدریس را تغییر دادند و ازجمله این تغییرات تدریس به زبان عربی بود (حنون ۲۰۰۴: ۱۲۱).

اما غرب‌گرایی و فراتر از آن، آن‌چنان‌که مناصره تعبیر می‌کند، «عشق به غرب و غربی‌بودن» اجازه نداد همه پژوهش‌گران و ادیبان زبان فرانسوی را از دست وانهند و به زبان عربی سخن بگویند و بنویسند. از این‌رو، استادان دانشگاه به دو گروه تقسیم شدند:

استادانی که به زبان فرانسوی سخن می‌گفتند، هم‌چون جمال‌الدین بن‌الشیخ، رئیس مجله دفتر ادبیات تطبیقی الجزایر؛ و درمقابل، استادان عرب‌زبان هم‌چون أبو‌العید دودو و استاد مصری احمدالطاهر مکی برای تدریس ادبیات تطبیقی به زبان عربی به دانشگاه الجزایر پیوستند (جلالی ۲۰۱۴: ۱۶۹).

۴. نتیجه‌گیری

عزالدین مناصره با نگاهی نقادانه امپریالیسم زبانی غرب را در جریان جهانی‌شدن ادبیات به‌طور عام، و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی را به‌طور خاص، بررسی کرده است. یکی از جنبه‌های بحث‌برانگیز امپریالیسم زبانی غرب، که توجه مناصره را به خود معطوف کرده است، جنبه‌های هژمونیک زبان

انگلیسی و فرانسوی در مشرق‌زمین از جمله جهان عرب است. او معتقد است گسترش این دو زبان و به‌طور خاص در قالب آموزش زبان‌های خارجی با آثار و پی‌آمدهای متعددی مخصوصاً در کشورهای اسلامی همراه بوده است؛ از جمله تبدیل شدن این دو زبان به زبان مادری در کشورهایی هم‌چون لبنان، الجزایر، و مغرب. از این ره‌گذر، رویکرد دوقطبی بودن را در عرصه زبان (زبان انگلیسی و فرانسوی زبان غالب و فرادست؛ و زبان عربی زبان مغلوب و فرودست) می‌توان مشاهده کرد. جریانی یک‌سویه مبتنی بر مسلول و معلول کردن زبان عربی، به‌منزله زبان در اقلیت یا فرودست، از طریق انکار، فراموش کردن، و پرده‌پوشی آن توسط زبان سلطه. از این‌رو، غرب‌گرایی و فراتر از آن، آن‌چنان‌که مناصره تعبیر می‌کند، «عشق به غرب و غربی‌بودن» به بروز ادبیات فرانکوفونی و آنگلو فونی در کشورهای عرب‌زبان مستعمره از جمله الجزایر انجامید. امری که سبب شد بسیاری از پژوهش‌گران و تطبیق‌گران زبان عربی را از دست وانهند و به زبان فرانسوی سخن بگویند و بنویسند.

بیگانه‌سازی ترجمه و نادیده‌انگاشتن ارزش‌های غالب فرهنگی متن مقصد دیگر دستاویزی است که می‌تواند به‌منظور پیش‌برد اهداف غرب مورد بهره‌برداری قرار گیرد. از این‌رو، مؤلف بر بومی‌گرایی در ترجمه و برگردان آثار ادبی بر طبق ارزش‌های ایدئولوژیکی فرهنگ مقصد، برای ارائه ترجمه‌ای مطابق با ارزش‌های غالب در فرهنگ زبان مقصد، تأکید و توجه دارد و معتقد است مترجم بومی‌گرا می‌تواند با معادل‌یابی صحیح واژگانی و فرهنگی از امر سلطه فرهنگی زبان فرادست در زبان فرودست ممانعت به‌عمل آورد. مناصره بر این باور است که از مهم‌ترین اهداف دانشوران و سیاست‌مداران باید مواجهه با هژمونی زبان انگلیسی نه به‌منزله یک زبان علمی و بین‌المللی، بلکه به‌منزله ابزار امپریالیسم باشد. او به‌کارگیری وسایل ارتباطات و اطلاعات هم‌چون رسانه‌ها و اینترنت، تعامل‌های سازنده با کشورهای اسلامی که زبان عربی در آن کشورها به‌مثابه زبان دوم مورد توجه قرار می‌گیرد، و تدوین و نشر فرهنگ‌نامه‌ها را از جمله راه‌کارهایی برای حفظ و نشر زبان عربی و مقابله با جریان دوقطبی و البته ساختگی زبان برمی‌شمرد.

کتاب‌نامه

آفاگل‌زاده، فردوس و حسین داوری (۱۳۹۳)، «جهانی‌شدن و گسترش زبان انگلیسی؛ ضرورت‌ها و الزامات بهره‌گیری از رویکرد انتقادی در مواجهه با زبان انگلیسی در ایران»، راه‌برد فرهنگ، ش ۲۵.
ابن بادیس، عبدالحمید بن محمد (۱۳۳۸)، مؤلفات عبدالحمید ابن بادیس، اعداد و تصنیف عمار الطالبی، دمشق: دارالیقظة العربیة.

احمدی‌پور، طاهره (۱۳۸۷)، «لزوم اتخاذ سیاست زبانی مناسب در برابر گسترش زبان انگلیسی»، مطالعات ملی، ش ۳۵.

۲۰۲ پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۸

- احمدی پور، طاهره (۱۳۹۰)، «به سوی چهارچوب سیاست زبانی ملی»، *زبان‌شناخت*، ش ۱.
- بو حاله، طارق (۲۰۱۴)، «نظریه نقد الثقافی فی الخطاب العربی المعاصر»، *قسم اللغة العربیة و آدابها، الجزائر: المركز الجامعی لمیلة، العدد التاسع عشر*.
- پین، مایکل (۱۳۸۲)، *فرهنگ اندیشه انتقادی از روشن‌گری تا پسامدرنیته*، ترجمه پیام یزدان‌جو، تهران: نشر مرکز.
- جلالی، بومدین (۲۰۱۴)، «مسارات الرؤیة الثقافیة المقارنیة فی الجزائر»، *مجلة بین‌المللی سمت (SEMAT)*، س ۲، ش ۱.
- حمادی، اسماعیل خلباص و احسان ناصر حسین (۲۰۱۳)، «النقد الثقافی: مفهومه، منهجه، إجراءاته»، *جامعة واسط: مجلة کلیة التریبة، العدد الثالث عشر*.
- حنون، عبدالمجید (۲۰۰۴)، «أبو العید دودو والأدب المقارن فی الجزائر»، *مجلة اللغة العربیة، مجلة المجلس الأعلى للغة العربیة، عدد خاص*.
- حیدری، فاطمه و علی‌علی‌زاده (۱۳۹۳)، «نقش استراتژی ترجمه در جلوگیری از نفوذ زبانی و فرهنگی زبان مبدأ فرادست در زبان مقصد فرودست؛ مطالعه موردی رمان (The Scarlet Letter) و ترجمه آن: داغ ننگ»، *فصل‌نامه علمی - پژوهشی مطالعات زبان و ترجمه*، س ۴۷، ش ۳.
- رضایی، یونس (۱۳۸۵)، «زبان عرصه هویت‌زایی و هویت‌زدایی»، *زریبار*، س ۱۰، ش ۶۰.
- زینی‌وند، تورج و روژین نادری (۱۳۹۶)، «ادبیات تطبیقی در الجزایر؛ از استعمار تا بهار سیاسی»، *دوفصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، ش ۵، دوره ۳.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۱)، *بتهای ذهنی و خاطره ازلی*، تهران: امیرکبیر.
- شورل، آیو (۱۳۸۹)، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه طهمورث ساجدی، تهران: امیرکبیر.
- القصیری، فیصل صالح (۲۰۰۶)، *بنیة القصیة فی شعر عزالدین المناصرة، عمان: دارمجدلاوی*.
- قهاری، شیما (۱۳۹۴)، «تأثیر رشته زبان انگلیسی بر هویت فرهنگی: بررسی مقایسه‌ای هوش فرهنگی و انزوای ارزشی»، *پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی*، دوره ۳، ش ۲.
- محمدی، ابراهیم و حسن امامی (۱۳۹۰)، «کارکردهای ترجمه در حوزه ادبیات ملل؛ با تکیه بر ادبیات فارسی و عربی»، *فصل‌نامه مطالعات ترجمه*، س ۹، ش ۳۳.
- مجدلی، فوزی (۱۹۸۷)، *تحول یومی الی شعر أسطوری، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسة والنشر*.
- مناصره، عزالدین (۲۰۰۵)، *النقد الثقافی المقارن؛ منظور جدلی تفکیکی، عمان - اردن: دارمجدلاوی*.
- مناصره، عزالدین (بی‌تا)، *المسئلة الأمازیغیة فی الجزائر والمغرب؛ إشکالیة التعددیة اللغویة، القاهرة: دارالشروق*.
- نیومایر، فردریک جی (۱۳۷۸)، *جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی*، ترجمه اسماعیل فقیه، تهران: نشر نی.
- هال، رابرت (۱۳۶۳)، *زبان و زبان‌شناسی*، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران: امیرکبیر.